

Exploring the Possibilities of Comparative Theology in Addressing Lexical Challenges in Interpreting Verses on Women in the Quran and the Bible

Zahra Zangene

PhD student in religious studies, The University of Religions and Denominations.
zahra.zng255@gmail.com

10.22034/iscw.2023.713509

Original Research

Received:

2023-06-02

Accepted:

2023-09-16

Keywords:

Comparative
Theology,
Feminist
Interpretation,
Quran,
Bible,
Literalism,
Hermeneutics of
Suspicion

Abstract: This paper delves into the concept of revelation, its linguistic expression, and the impact of its interpretation on religious texts, particularly in relation to verses concerning women in the Quran and the Bible. It examines how, in the modern era, the language of sacred texts has become problematic for both interpretation and the institution of religion. In response to these challenges, liberal, liberation, and feminist theologies emerged to preserve Christian faith in the Bible while upholding human well-being. These theologies, emphasizing modern values of reason, science, and ethics, have advocated for non-literal approaches to understanding and interpreting texts. Modern shifts in worldview have also impacted Muslims and their understanding of the Quran, leading to new and contemporary interpretive efforts. Muslim reformers have sought to offer a fresh interpretation of revelation and Quranic language that preserves the Quran's universal message while addressing its lexical challenges. The idea of "hermeneutics of suspicion" among Christian feminists, including the concept of a "canon within the canon," has been employed in interpreting the Bible and resolving conflicts related to women. By identifying patriarchal underpinnings in the language of the text and its interpretation, these approaches emphasize the liberating aspects of the Bible, thereby navigating problematic language. Similarly, among Muslims, approaches such as Fazlur Rahman's two-movement theory have informed the work of Muslim feminists. Historical contextualization, intra-textual methods, and the Tawhidic paradigm have been employed to address lexical challenges in the Quran. While Muslim feminists have endeavored to engage with the text and separate it from patriarchal interpretations, they cannot abandon the search for the text's original intent. Their efforts have focused on presenting the Quran as an egalitarian text, yet, upon encountering problematic language in certain verses, they have reached impasses. By highlighting Tawhid and social justice as the Quran's core messages, they have implicitly sought to minimize other aspects of the Quran to overcome these challenges, a strategy not dissimilar to the Christian idea of a canon within a canon. Given the possibilities of comparative theology, it can be argued that the idea of a canon within a canon, which has been implicitly employed among Muslims for Quranic interpretation, merits further and more serious examination and consideration by Muslims.

بررسی امکان‌های الهیات تطبیقی درباره چالش‌های لفظی تفسیر آیات مربوط به زنان در قرآن و کتاب مقدس زهرا زنگنه

دانشجوی دکتری دین پژوهی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم، zahra.zng255@gmail.com

DOI: 10.22034/iscw.2023.713509

چکیده: در این مقاله به موضوع وحی، الفاظ و شیوه تبیین ارتباط آنها و اثرش بر تفاسیر، خصوصاً تفسیر آیات مربوط به زنان در کتاب مقدس و قرآن پرداخته‌ام و کوشیده‌ام نشان دهم در دوران مدرن چگونه الفاظ متون مقدس برای تفسیر و نهاد دین مسئله‌ساز شدند؛ در نتیجه این مسائل الهیات لیبرال، راه‌ی‌بخش و فمینیستی برای حفظ ایمان مسیحی به کتاب مقدس و نیز تعهد به سعادت انسان شکل گرفتند. این الهیات‌ها عمدتاً با تاکید بر ارزش‌های مدرن عقل، علم و اخلاق رویکردهای غیرلفظ‌محور را درباره فهم متن و تفسیر آن پیش گرفتند. چرخش‌های مدرن در جهان‌بینی بر مسلمانان و فهم آنها از قرآن نیز اثر گذاشت و منجر به تلاش‌های تفسیری جدید و هماهنگ با زمانه در میان آنان شد؛ مسلمانان نواندیش کوشیدند تبیینی نو از وحی و لفظ قرآن عرضه کنند که ضمن حفظ پیام جهانی قرآن، چالش‌های لفظی آن را نیز برطرف کند. ایده هرمنوتیک سوءظن در میان فمینیست‌های مسیحی و در دل آن «کانن درون کانن» از جمله شیوه‌هایی بودند که در تفسیر کتاب مقدس و حل تعارضات مربوط به زنان به کار گرفته شدند و کوشیدند با یافتن زمینه‌های مردسالاری در زبان متن و تفسیر آن، بر بخش‌های راه‌ی‌بخش کتاب مقدس تکیه و تاکید کنند و بدین شکل از الفاظ مسئله‌ساز عبور کنند. در میان مسلمانان نیز شیوه‌هایی چون نظریه دو حرکی فضل‌الرحمان مبنای کار فمینیست‌های مسلمان قرار گرفت و روش‌های تفسیری باتمدسازی تاریخی، روش درون‌متنی و پارادایم توحیدی برای حل چالش‌های لفظی قرآن به کار گرفته شد. فمینیست‌های مسلمان اگرچه می‌کوشیدند با متن درگیر شوند و آن را از معنا و تفاسیر مردسالار جدا کنند، نمی‌توانستند از جست‌وجوی مقصود اصلی متن دست بکشند. تلاش آنها این بود که قرآن را نخست متنی برابرگرا ببینند و بنمایانند اما پس از درگیری با الفاظ درباره برخی آیات به بن‌بست می‌رسیدند و با برجسته کردن توحید و عدالت اجتماعی به عنوان پیام اصلی قرآن می‌کوشیدند به طور ضمنی کمرنگ کردن بخش‌های دیگری از قرآن را برای عبور از چالش‌ها پیش نهند، که بی‌شابهت به ایده کانن درون کانن مسیحی نیست. با توجه به امکان‌های الهیات تطبیقی می‌توان گفت ایده کانن درون کانن که به صورت ضمنی در میان مسلمانان و برای تفسیر قرآن به کار گرفته شده است شایسته بررسی و اعتنای بیشتر و جدی‌تر از سوی مسلمانان است.

صص:

۹۹-۱۲۵

مقاله:

علمی پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۰۲/۰۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۰۶/۲۵

کلید واژه‌ها:

الهیات تطبیقی،

تفسیر

فمینیستی،

قرآن،

کتاب مقدس،

لفظ‌محوری،

هرمنوتیک

سوءظن.

۱- مقدمه

عایشه هدایت‌الله پس از بررسی آثار تفسیری زنانه‌نگر مسلمانان در کتاب خود به این نتیجه رسید که رویکردهای فمینیست‌های مسلمان کارآیی لازم برای برطرف کردن برخی چالش‌های مواجهه با متن را ندارد و عنوان کرد تا زمانی که وحی در این منظومه بازخوانی نشود کاری از پیش نخواهد رفت (هدایت‌الله، ۱۴۰۰: ۷). هدایت‌الله در نقد آثار فمینیستی مسلمانان حلقه مفقودی را گوشزد می‌کند که ظاهراً پیش‌تر در الهیات فمینیستی مسیحی و تفسیر فمینیستی کتاب مقدس به کار گرفته شده است.

وحی یکی از مفاهیم محوری ادیانی است که ادعای آسمانی بودن دارند. در سایه این مفهوم است که بسیاری از آموزه‌های دیگر معنادار می‌شوند یا شکلی از نفوذ را بر مومنان پیدا می‌کنند. از دیدگاه مومنان وحی شکلی از ارتباط خدا با انسان است که در ادیان مختلف درباره شیوه برقراری این ارتباط روایت‌ها و تعابیر متفاوتی وجود دارد؛ از نمایان ساختن خود در پدیده‌ها و رخدادها گرفته تا سخن گفتن به واسطه‌ای و به طرزی غیر مادی و فراطبیعی. ادیان ابراهیمی در این میان عمدتاً سه تلقی را درباره وحی و ماهیتش عرضه کرده‌اند که هر یک از این تلقی‌ها می‌توانند سازنده یک نظام معنایی خاص با اقتضانات خاص خود باشند؛ این آموزه محوری در فهم «متون مقدس به مثابه‌ی وحی» خصوصاً در میان مومنان ادیان ابراهیمی تثبیت شده است و نظامی از معانی و آموزه‌های جانبی اما بسیار اثرگذار را شکل داده است. فهم متن مقدس در جایگاه وحی و سخن خداوند با انسان منجر به اقتضاناتی کلامی در زمینه تفسیر این متون شده است و نیز مسائلی را پیش روی مفسران قرار داده است؛ این امر که کلام خداوند تا چه حد در این متون نمایان است یا مولف این متون چه کسی است و یا وضعیت الفاظ و مولف به چه شکل است از چالش‌های مربوط به آموزه وحی است.

معنای وحی در میان مسلمانان که در قرآن متبلور است معنایی ویژه است؛ باور رایج درباره قرآن و وحیانی بودنش در میان مسلمانان بدینگونه است که الفاظ قرآن بر محمد (ص) وحی شده است و در نتیجه تمامی کلمات و عبارات و الفاظ موجود در قرآن کلام خداوند است. این تلقی از وحی اثرات مهمی بر فهم متن و نیز رویکردهای تفسیری آن دارد. برخی از قرآن پژوهان معتقدند بر اساس آیه ۱۹۳ سوره شعرا قرآن بر قلب پیامبر وحی یا القا شده

است و در نتیجه می‌توان فرض گرفت که الفاظ آن وحیانی نیستند و این محتوای قرآن است که وحیانی و منتسب به خداوند است.

بسیاری از علما و مفسرین کوشیده‌اند این شکل از تفسیر شعرا ۱۹۳ را رد کنند با این دغدغه که نظام معنایی شکل گرفته حول آن تعبیر خاص از وحی تحت تاثیر قرار می‌گیرد یا از معنا و حجیت تهی می‌شود. آنان تصور می‌کنند اگر معنای وحی الفاظ تغییر کند به طور کلی وحیانی بودن، حجیت، اعجاز قرآن، تحریف و تاویل ناپذیری قرآن، که از منظر آنها زیربنای ساختمان باورهای مسلمانی هستند، نیز زیر سوال می‌رود و کل این ساختمان فرو می‌ریزد؛ آنان باور دارند قرآن تنها در صورتی متن مقدس و معیار مسلمانان خواهد بود که الفاظ آن به تمامی وحیانی و کلام خداوند دانسته شود.

انواع دیدگاه‌ها و تعابیری که درباره وحی در میان مسلمانان وجود دارد و اقتضائات و الزامات کلامی هریک تا کنون عمدتاً این باور رایج را شکل داده است که قرآن کلام خدا، در لفظ و معنا است، این کلام آلوده به تحریف و تغییر نشده است، و آموزه‌ها و گزاره‌های برخاسته از آن بی‌زمان و بی‌مکان‌اند.

دیدگاه‌های جدیدتری مطرح‌اند که می‌کوشند تعریف وحی را به گونه‌ای ارائه کنند تا چالش‌های دنیای مدرن درباره ماهیت وحی و اقتضائاتش را برطرف کنند؛ از جمله دیدگاه مشهور تجربه دینی، یا دیدگاه‌های نصر حامد ابوزید است که درباره تاریخمندی وحی، و ارتباط دیالکتیکی متن با وضعیت تاریخی و اجتماعی زمان نزول آیات است، یا دیدگاه سروش درباره سرشت وحی.

روشن است که تعریف وحی، ماهیت و چگونگی فرآیندش یکی از اساسی‌ترین مولفه‌ها در تفسیر فرآورده‌اش یا همان متن مقدس است؛ هر تعریفی از وحی امکانات و وضعیت خاصی را برای تفسیر متن پیش روی مفسر قرار می‌دهد و برخی از انواع روش تفسیر را از میز کار و جعبه ابزار مفسر حذف می‌کند. مفسر اگر تعریف وحی را به گونه‌ای پذیرفته باشد که اقتضای کلامی آن تعریف، صحت و لزوم تبعیت از یک‌یک الفاظ قرآن باشد، برای تفسیر آیاتی که ممکن است آثار اجتماعی منفی داشته باشند دست‌بسته خواهد بود؛ این مسئله امروزه خصوصاً درباره تفسیر آیات مربوط به زنان مطرح است. در سال‌های اخیر تلاش

مفسران نواندیش برای بازبینی تفاسیر سنتی از آیات مربوط به زنان، اگرچه تلاشی ستودنی بوده است، مسئله‌ی تفسیر چند آیه چالش‌برانگیز درباره زنان را برطرف نکرده است (آیه ضرب/ آیه کشتزار ...) و نیز نه تنها از سوی بسیاری از زنان برابری‌خواه (عدالت‌طلب) پاسخ‌هایی قانع‌کننده نبوده‌اند که از سوی جریان سنتی تفسیر نیز متهم و تکفیر شده‌اند.

این چالش‌ها تقریباً پیش‌تر و همگام با عصر روشنگری در غرب و درباره فهم و تفسیر کتاب مقدس پدید آمدند و تا امروز پاسخ‌های متنوعی از سوی متالهان و مفسران را برانگیختند که بسیاری از آنها کوشیده‌اند ضمن حل تعارضات مربوط به الفاظ متن، به وضعیت اجتماعی انسان و اثرات خوانش‌های متن بر این وضع التفات داشته باشند و به سعادت دنیوی و معنوی انسان نیز متعهد باشند.

مفسران در این خوانش‌های رهایی‌بخش از کتاب مقدس می‌کوشیدند متن را به گونه‌ای بازخوانی کنند که علیه انقیاد هر گروه و دسته‌ی در اقلیت‌قرارگرفته‌ای باشد. عبور از لفظ یا رویکرد تفسیری غیرلفظ‌محور یکی از رویکردهایی است که در تفسیر کتاب مقدس در بستر مسیحی شکل گرفت و به دنبال آن بود تا پاسخی برای چالش‌های متن مقدس و دنیای جدید عرضه کند و در نتیجه این رویکرد از سوی بسیاری از گروه‌های رهایی‌بخش در جایگاه ابزاری برای برطرف کردن این چالش‌ها به کار گرفته شد.

بنظر می‌رسد کارآیی چنین رویکردها و ابزارهایی در خوانش و تفسیر قرآن نیز قابل بررسی باشد؛ کار من در این مقاله معطوف به این موضوع خواهد بود که آیا قرائت‌های رهایی‌بخش با عبور از لفظ توانسته‌اند کمکی به حل چالش‌های متن مقدس کنند یا خیر.

مدعای من این است که اگرچه خوانش‌های رهایی‌بخش، عبور از لفظ را بخشی از راه‌حل یافته‌اند و در فضای فهم و تفسیر کتاب مقدس به کار گرفته‌اند، به جهت باور عموم مسلمانان به الوهیت لفظ امکان اینکه به صراحت بتوانیم از لفظ دست بکشیم درباره قرآن وجود ندارد، اما در عین حال می‌توانیم هنگام فهم متن و تفسیر آن به صورت معنایی و معنوی به بخش‌هایی از متن که متضمن مفاهیم رهایی‌بخش‌اند، اولویت دهیم.

برای اثبات مدعایم در این مقاله دو بخش عمده را از نظر خواهم گذراند. بخش اول مربوط به فضای تفسیری و فهم متن در مسیحیت است و بخش دوم مربوط به همین فضا در میان مسلمانان است.

ابتدا مروری بر پیدایی ایده عبور از لفظ و بسترهای شکل‌گیری این ایده خواهیم داشت و الاهیات لیبرال و ایده‌های مبتنی بر رهایی‌بخشی را معرفی خواهیم کرد که منجر به شکل‌گیری نقد تاریخی کتاب مقدس شدند؛ این مرور ضروری است زیرا الاهیات فمینیستی مسیحی و نیز خوانش‌های فمینیستی کتاب مقدس برخاسته از این بستر هستند. با مروری بر آنچه در فضای الاهیات لیبرال و به تبع آن الاهیات فمینیست رخ داده است و تاثیر آنها بر نقد تاریخی کتاب مقدس و نقد فمینیستی، نشان خواهیم داد که چگونه برخی ارزش‌های مدرن بر چرخش فهم متن اثر گذاشت و امکان عبور از لفظ را در تفسیر گشود و می‌کوشم نمونه‌هایی را برای مقصودم ذکر کنم. در واقع در الاهیات لیبرال آنچه رخ داد این بود که به جهت اولویت اخلاق، عقل و پیشرفت‌های علمی بر سایر ساحت‌ها، عالمان تفسیری آمادگی این امر را داشتند که از لفظ به نفع این امور و آرمان رهایی‌بخشی دست بکشند و یا بخش‌هایی از متن را به بخش‌های دیگر اولویت دهند. این ایده کلی بعدها در میان فمینیست‌ها تبدیل به ایده‌هایی شبیه به «کائن^۱ درون کائن» شد و اصولی را در اختیار مفسران قرار داد که از متن و سعادت مومنان هم‌زمان صیانت کنند.

سپس با این پرسش که آیا مسلمانان نیز چنین کرده‌اند و آیا چنین ایده‌ای در میان آنها ممکن و مطلوب است یا خیر به سراغ تلاش‌های تفسیری جدید و فمینیست‌های مسلمان خواهیم رفت و نشان خواهیم داد حرکت آنها چگونه توسعه پیدا کرد.

مسیحیت و چالش‌های مدرن تفسیر کتاب مقدس

الهیات لیبرال

الهیات مسیحی لیبرال جنبشی است که تعالیم مسیحی را با در نظر گرفتن دانش، علم و اخلاق مدرن تفسیر و اصلاح می‌کند. بر سخت‌گیری فکری، فراگیری و عدالت اجتماعی تأکید دارد. تفسیرهای دقیق تحت اللفظی کتاب مقدس را رد می‌کند و در عوض آموزه‌های دینی را با ارزش‌های مدرن و تغییرات فرهنگی تطبیق می‌دهد. این مکتب تحت تاثیر فضای پساروشنگری شکل گرفت. کتاب مقدس در مسیحیت راست کیش اعم از پروتستان

۱. کائن (canon) به معنای مجموعه‌ی قانونی است و به مجموعه‌ی رسمی متون مقدس یا متون عالی پذیرفته شده از سوی نهادهای رسمی اشاره دارد.

و کاتولیک رم تا دوره روشنگری منبعی الوهی و آسمانی برای اعتقادات و اخلاقیات محسوب می‌شد؛ منبعی که لازم بود از سایر سبک‌های ادبیات متمایز گردد. در جنبش روشنگری و همزمان با ظهور رویکرد انتقادی به کتاب مقدس این فرض نیز در موضع تردید قرار گرفت. الهی‌دانان آلمانی جنبش روشنگری با پروراندن اندیشه‌هایی که پیشتر در خداشناسی طبیعی رواج داشت این نظریه را مطرح کردند که کتاب مقدس حاصل کوشش افراد بسیاری است که گاه و بیگاه، تناقضات درونی خود را نشان می‌دهد و همانند سایر آثار می‌توان دقیقاً از همان شیوه‌های تحلیل و تفسیر متنی در مورد آن استفاده کرد (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ۱: ۱۵۲).

مسیحیت لیبرال به عنوان پاسخی به چالش‌های عصر روشنگری و ظهور نقد کتاب مقدس ایجاد شد و تحت تأثیر جریان‌های مختلف فلسفی و الهیاتی مانند عقل‌گرایی، دئیسم، رمانتیسم و لیبرالیسم بود. مسیحیان لیبرال به دنبال آشتی دادن بین ایمان و عقل، سنت و نوآوری و مسئولیت فردی و اجتماعی بودند. آنها همچنین از اصلاحات اجتماعی مانند الغای برده‌داری، فمینیسم، صلح‌طلبی و حقوق بشر دفاع می‌کردند.

مکتب الهیات لیبرال از آغاز خود را متعهد می‌دید که شکاف میان ایمان مسیحی و دانش مدرن را پر سازد نویسندگان برجسته الهیات لیبرال معتقد بودند برای اینکه مسیحیت یک گزینه فکری جدید در جهان مدرن باقی بماند بازسازی اعتقادات آنان امری ضروری است از این رو آنها از یک سو خواهان آزادی در مورد میراث اعتقادی مسیحیت و از سوی دیگر آزادی در مورد شیوه‌های سنتی تفسیر کتاب مقدس بودند (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ۱: ۱۸۱). تونی لین درباره وضعیت اندیشه‌ی لیبرال‌ها می‌گوید لیبرالیسم نتیجه پذیرش کامل شرایط و نحوه تفکر دنیای معاصر از سوی الهیات مسیحی است؛ آنها در تلاش برای سازگار شدن با شرایط و نحوه تفکر معاصر حاضرند بسیاری از عناصر بنیادین راست‌دینی سنتی مسیحی را قربانی کنند (لین، ۱۳۹۰: ۳۸۷). پیامدهای چنین چرخش رویکردی در زمینه الهیات و تفسیر چشمگیر بود؛ در چنین فضایی دو سرنوشت در انتظار اعتقادات مسیحی بود. برخی از اعتقادات مسیحی به علت ناسازگاری با معیارهای جدید کنار گذاشته شد و برخی دیگر دگر بار تفسیر شدند تا با روح زمان هماهنگ گردند (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ۱: ۱۸۲). آنها در مورد تاریخی بودن بعضی از قسمت‌های کتاب مقدس شک داشتند اما در نهایت تعالیم عالی اخلاقی عیسی برایشان باقی مانده بود (براون، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

الهیات لیبرال و چرخشی که در رویکرد به الهیات و تفسیر کتاب مقدس ایجاد کرد به دنبال خود طیف متنوعی از رویکرد و خوانش‌ها را به وجود آورد که از آن جمله ایده‌های عبور از لفظ با آرمان‌رهایی‌بخشی و نیز الهیات فمینیستی بود.

الاهیات لیبرال بر نکات زیر تأکید می‌کرد و با این تأکیدات ابزارهایی را در اختیار فمینیست‌ها قرار داد؛ (۱) اولویت اخلاق بر عقاید؛ به این معنا شکل‌گیری یک نظام اخلاقی بسیار مهم‌تر از دفاع فلسفی از آموزه‌هاست. الاهدانان فمینیست می‌توانستند با پیروی از این جریان بگویند که باید فراهم آوردن شرایط عادلانه برای زنان اولویت الهیات باشد. (۲) تأکید بر تجربه دینی؛ این تأکید گرچه به دین شخصی و جدایی حوزه عمومی و خصوصی دامن زد به الاهدانان این امکان را داد که تجربه‌های متنوع خود را بیان کنند و بدین شیوه با اتوریته الهیات مردسالار مبارزه کنند. (۳) پذیرش پیشرفت‌های علمی در الهیات؛ روشن است که فمینیست‌ها می‌توانستند به کمک این باور یافته‌های خود در مورد متن را ذیل پیشرفت‌های علمی قرار دهند (۴) تأکید بر نقد مدرن کتاب مقدس؛ هم نقد تاریخی و هم نقد ادبی به فمینیست‌ها کمک کرد که تفسیرهای متنوعی از متن ارائه دهند که با تفسیرهای مردسالار فاصله داشت (توفیقی، ۱۴۰۱: ۲۲۸).

الهیات فمینیستی و خوانش دوباره کتاب مقدس

اواخر قرن بیستم و دهه شصت الهیات مسیحی به طرزی فزاینده تحت تأثیر الهیات لیبرال و آرمان‌های الهیات‌رهایی‌بخش و نیز جنبش‌های آگاهی‌بخش فمینیست قرار گرفت. از اوایل دهه ۱۹۶۰ متألهان و دانشجویان زن الهیات شکل جدیدی از تفکر مسیحی را بسط دادند که تحت عنوان الهیات فمینیست شناخته شده است؛ این الهیات تحت تأثیر و عمیقاً وابسته به جنبش فمینیست است.

اصطلاح «فمینیست» امروزه معمولاً برای توصیف کسانی استفاده می‌شود که به دنبال حذف تبعیت و به حاشیه راندن زنان هستند. اگرچه زنان در طول قرن‌ها در برابر موقعیت استثمار خود مقاومت کرده‌اند، اما ریشه‌های فمینیسم چونان جنبشی اجتماعی و فکری در روشنگری اروپا یافت می‌شود (Fiorenza, 1992: 784).

ریشه‌های فمینیسم اواخر قرن بیستم را می‌توان به حدود صد سال پیش مرتبط دانست. در دوران جنبش‌های برده‌داری مسیحیان به این نتیجه رسیدند که آزادسازی بردگان و حقوق زنان از اساس کتاب مقدس مشترکی برخوردارند. این مرحله از جنبش حقوق زنان در نوزدهمین متمم قانون اساسی ایالات متحده که بر اساس آن به زنان حق رأی داده شد، به اوج خود رسید. کلیسا جزو نهادهایی بود که دیدگاه انتقادی و موشکافانه این جنبش معطوف آن شد و در دو کتاب مهم مری دیلی تحت عنوان‌های کلیسا و جنس دوم (۱۹۶۸) و وراى خدای پدر (۱۹۷۳) منعکس شد. نقطه آغاز این الهیات وضعیت ستم‌دیدگی است بنابراین به اندیشه‌پردازی انتقادی در مورد پراکسیس تبدیل می‌شود؛ یعنی اندیشه‌پردازی در مورد اشخاص ستم‌دیده‌ای که خویشتن را از سلطه آزاد می‌سازند (گرنز، اولسن، ۱۳۹۸: ۳۴۲-۳۴۳). یکی از اقدامات مهم در میان متالهان فمینیست بازنگری‌هایی بود که درباره متن مقدس و تفاسیر آن داشتند و به صورت جدی برای بازخوانی متن با شیوه‌هایی فارغ از مردسالاری و فرودست‌انگاری زنان کوشیدند.

رویکردهای غیرلفظ‌محور به کتاب مقدس

همانطور که گفته شد پس از دوره روشنگری و تغییراتی که در عالم علم و جهان‌بینی به وجود آورد و اثراتی که بر شکل‌گیری الهیات لیبرال گذاشت، تلقی درباره ماهیت و معنای وحی نیز دستخوش تغییراتی شد که ابتدا و عمدتاً از سوی متکلمین پروتستان مطرح شد و پس از قرن بیستم در میان متکلمین کاتولیک و ارتدوکس نیز رخ نمود. مطالعات نقادی کتاب مقدس نقص‌ها و خطاهای آشکار و تناقضات ظاهری در کتاب مقدس را عیان کرد و در نتیجه بنظر می‌رسید الهامی و وحی بودن متن زیر سوال رفته است. در چنین وضعی برخی از درون کلیسا خطاپذیری کتاب مقدس را پذیرفتند و برخی نیز کوشیدند تفسیری نو از وحی و الهام دهند و راهی برای حل این تعارضات برسازند. برخی دیگر نیز وحی و الهامی بودن را از واژه‌ها زدودند و تاکید کردند که کتاب مقدس اگرچه دارای برخی خطاهای لفظی است، متنی دارای یکپارچگی «اعتقادی و اخلاقی» است و راه «ایمان و عمل» در آن مشهود است (حقانی فضل، ۱۳۹۲: ۲۴۳-۲۴۵). در میان دیدگاه‌های نوین درباره وحی شلایرماخر از تجربه دینی سخن گفت. تلقی تجربه دینی از وحی می‌کوشد مفاهیم و معرفت دینی را از استدلال‌ها و توجیهات علمی بزدايد و جای بیشتری برای ایمان بگشاید. بعدها این تلقی مخالفانی سرسخت پیدا کرد که معتقد بودند نه تلقی سنتی از وحی

پاسخگوی نیازها و پرسش‌های الاهیاتی و اجتماعی جدید است نه تلقی مبتنی بر ایمان و تجربه دینی؛ رودلف بولتمان با طرح تفسیر اگزیستانسیالیستی وحی مسیحی و ولفه‌ارت پانبرگ با تفسیر تاریخی وحی کوشیدند حفره‌های پیشین را پر کنند و پاسخی برای مسائل جدید پیش روی متن مقدس و ال‌هایت بیابند (شاه‌آبادی، ۱۳۹۴: ۲۲-۲۳). در نتیجه رویکردهای غیرلفظ‌محور^۱ هرچه بیشتر توسعه یافتند.

در این رویکردها مفسر یا پژوهشگر می‌کوشید معنای آیات را به شکل دقیق لفظی کنار بزند و معنایی ورای ظاهر آیات به آنها بدهد یا از ظاهر آیات بگذرد و پیامی را در میان مجموعه آیات برجسته سازد که شکلی دیگر از خوانش را ممکن کند. برخی نیز با تاکید بر مضامین اخلاقی کتاب مقدس کوشیدند نشان دهند می‌توان با به رسمیت شناختن این اصول و اولویت بخشیدن به آنها برخی الفاظ کتاب مقدس را کمرنگ کرد و چیزی شبیه به کانن درون کانن را ایده‌پردازی کردند.

مارکوس بورگ، یکی از نویسندگان برجسته این رویکرد، در کتاب خود «بازخوانی کتاب مقدس برای اولین بار» به شرح ضرورت بازخوانی متن مقدس با شیوه غیرلفظ‌محور می‌پردازد. او در بخشی از مقدمات سخن خود بیان می‌کند که شیوه‌های سنتی خوانش کتاب مقدس مبتنی بر نوعی بینش سنتی به خود مسیحیت است. او متذکر می‌شود که این سنت بینشی و خوانشی مسیحیت و کتاب مقدس، خود شکل گرفته در مجموعه‌ای از شرایط تاریخی هستند که طی زمان و با توجه به اقتضائاتی به این سو حرکت کرده‌اند.

«...اما این شیوه و منظر قدیمی‌تر به کتاب مقدس و مسیحیت «سنت مسیحی» نیست. بلکه روش مشروط تاریخی برای نگاه به سنت (از جمله کتاب مقدس) است که بر اساس شرایط چند قرن گذشته شکل گرفته است. بنابراین مسئله این نیست که آیا سنت مسیحی را حفظ کنیم یا کنار بگذاریم، بلکه مسئله گذار از یک دیدگاه به دیدگاهی دیگر است. سؤال مربوط به لنزهایی است که از طریق آنها کتاب مقدس و سنت مسیحی را می‌بینیم و می‌خوانیم» (Borg, 2002: 13).

1 . non-literalism.

این تغییرات و ابداعات در فهم متن اگرچه به جهت رفع برخی تعارضات شکل گرفتند، درباره آیات مربوط به زنان و تفاسیرشان و برطرف کردن تعارضات این حوزه نبودند اما به مرور در میان مفسران فمینیست نیز این روش فرض و مبنا قرار گرفت؛ از این جهت که دست مفسران را برای کنار زدن آیات و تفاسیری که ظلم به زنان یا کهترانگاری آنان را مشروعیت می‌بخشید، باز می‌کرد. مارکوس بورگ پژوهشگر کتاب مقدس از لزوم بازخوانی متن مقدس سخن می‌گوید و ایده‌ای را درباره این ضرورت بیان می‌کند؛ او معتقد است بازخوانی را نباید لزوماً به این معنا فهمید که خوانش‌های پیشین غلط بوده‌اند، بلکه باید در نظر داشت که هر خوانش با مقتضیات زمانه خود هماهنگ است و ما اکنون در زمانه خود هستیم و به این خوانش خاص وضعیت خود نیازمندیم؛ چنانچه در آینده نیز دیگران ممکن است به خوانش زمان خود نیاز داشته باشند و برای دست یافتن به آن طرحی نو دراندازند (Ibid). او تاکید می‌کند که با در نظر گرفتن مقتضیات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی می‌توانیم معنای الفاظ متن مقدس را بهتر درک کنیم و سپس در تفسیری نو، معنا را با وضعیت روزگار خود هماهنگ سازیم و قدم اول برای این کار تکیه بر فهم متن وحی به شکل غیرلفظ‌محور است (این ایده به نظریه دو حرکتی فضل‌الرحمان درباره قرآن شباهت دارد).

در این میان مفسران فمینیست کتاب مقدس نیز کوشیدند برای رفع برخی از چالش‌های مربوط به زنان از متن فرا روند و شیوه‌ای غیرلفظ‌محور را در تفسیر فقرات به کار گیرند. محققان فمینیست کتاب مقدس استدلال کرده‌اند که ماهیت نمادین و استعاری متن کتاب مقدس برای به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی سنتی و سیستم اقتدار پدرسالارانه قابل استفاده است. آنان دست به ایجاد شیوه‌های هرمنوتیکی زدند که متکی بر همان نقد تاریخی و ادبی پیش از خودشان بود اما اکنون و از سوی آنان برای هدف رهایی‌بخشی زنان به کار گرفته می‌شد.

هرمنوتیک سوءظن^۱ و الیزابت شوسلر فیورنزا^۲

هرمنوتیک معمولاً به علم تفسیر تعریف می‌شود؛ فریدریش شلایرماخر نیز عمدتاً بنیانگذار دانش امروزی هرمنوتیک شناخته می‌شود؛ او هرمنوتیک را به معنای «نظریه فهم» به طور

1 . hermeneutics of suspicion.

2 . Elisabeth Schüssler Fiorenza

کلی به کار می‌برد. از نظر شلایرماخر هرمنوتیک باید توضیح دهد که فرآیند فهم سخن، فارغ از اینکه آن سخن چیست، چگونه رخ می‌دهد. فهم به تنهایی، نه شرح و نه ترجمه و نه بازگویی. ویلهلم دیلتای، پل ریکور، هانس گئورگ گادامر، اریک هرش، امیلیو بتی و دیگران درباره این فرآیند فهم نظریاتی را ارائه کرده‌اند.

اصطلاح «هرمنوتیک سوء ظن» در آثار پل ریکور به معنای آن است که خواننده/مفسر به جای آنکه به فهم معنای ظاهری اکتفا کند و نهایتاً از موضع ایدئولوژیک متن دفاع کند، در پی آن باشد که از انگیزه‌ها و دلایل تولید آن، پیش‌فرض‌های آن و نقاط مخفی آن پرده بردارد. همانطور که شلایرماخر اشاره می‌کند «اگر هیچ چیز بین گوینده و شنونده مبهم نباشد، هیچ دلیلی برای شروع هرمنوتیک [تفسیر] وجود نخواهد داشت». (Bryan, 2014: 23)

روشن است هنگامی که از «هرمنوتیک سوء ظن» سخن می‌گوییم، دست‌کم دو لایه برای متن تصور کرده‌ایم. یک لایه آشکار با معنای ظاهری متن و یک لایه پنهان که معمولاً نگرانی‌های جامعه‌شناختی یا روانشناختی نویسنده یا جامعه او را بازتاب می‌دهد. دیدن این لایه پنهان دشوارتر است. هرمنوتیک سوء ظن با تردید به معنای آشکار و ظاهری نگاه می‌کند تا لایه پنهانی آن را کشف کند (توفیقی، ۱۳۹۶: شماره ۲۷). نمونه‌ای از این هرمنوتیک را در خوانش روایت‌های جوامع مردسالار در سراسر کتاب مقدس و آنچه از نقش زنان به ما می‌گویند، مشاهده می‌کنیم؛ از ویژگی‌های این گونه روایات است که به طور کلی به نقش زنان اشاره نمی‌کنند، مگر اینکه حضور زنان یا مشکل‌ساز باشد یا به نوعی برجسته و شاخص باشد (Bryan, 2014: 24; Fiorenza, 1984: 45).

الیزابت شوسلر فیورنزا از الاهدانان فمینیست بود که این روش را در تفسیر کتاب مقدس مسیحیان به کار گرفت. این شیوه تفسیری با رویکردی انتقادی به متون و سنت‌های کتاب مقدس اشاره دارد و مفروضات مردسالارانه آنها را به چالش می‌کشد و می‌کوشد تأثیرات ظالمانه و به حاشیه راندن زنان و سایر گروه‌های تحت سلطه از سوی این متون و تفاسیرشان را آشکار کند.

هرمنوتیک سوءظن نشان می‌داد که الاهدانان هنگام مواجهه با متون کتاب مقدس در خصوص مسئله زنان و جنسیت، عمدتاً به دفاع از موضع کتاب مقدس می‌پرداختند و ادعا می‌کردند کتاب مقدس وضعی مناسب برای زنان فراهم آورده است. اما شوسلر فیورنزا می‌گفت همه تلاش مفسر باید این باشد که پیش‌فرض‌های مردمحورانه متن را پیدا کند و حتی زیر سوال ببرد. این امر در مورد تفاسیر نیز صادق است. یعنی هنگام بررسی تفاسیر کتاب مقدس باید توجه داشته باشیم که بسیاری از آنها از منظری مردمحورانه نوشته شده‌اند و چه بسا می‌شد تفسیر کتاب مقدس را به شکلی دیگر انجام داد.

همچنین هنگام نشان دادن مقاطعی که زنان در آن درخشیدند باید توجه داشت که تاریخ زنان به لحظات مقطعی حضور درخشان‌شان منحصر نیست، بلکه لحظاتی را نیز شامل می‌شود که صدایشان خاموش شده، نامشان حذف شده و چیزی در موردشان گفته نشده است. در این شرایط اگر اثری در مورد حضور زنان حق مطلب را ادا نکرده باشد، می‌توان حجیت خود آن را زیر سوال برد و تاریخ را از نو نوشت.

در این دیدگاه خدا خدایی عادل بود و اگر چیزی خلاف عدل در متون مقدس دیده می‌شد، احتمالاً از خدا صادر نشده است و برای مومنان حجیتی ندارد. (این نگاه به مفهوم «حسن و قبح عقلی» و «عدل الهی» در کلام اسلامی بسیار نزدیک است) بر این اساس، اگر چیزی (ولو با عقل عرفی) مردمحورانه یا زن‌ستیزانه به نظر بیاید، حتی در صورت وجود در مجموعه رسمی کتاب مقدس کلام الهی نیست و برای مومنان حجیت ندارد. در بهترین حالت می‌توان آن را چیزی مربوط به شرایط تاریخی دوران خاص خودش دانست (توفیقی، ۱۳۹۶: شماره ۲۷).

رزماری رادفورد روتر نیز از دیگر کسانی است که نظریه وحی غیرلفظ‌محور تفسیر کتاب مقدس را در پرتوی همین نوع از هرمنوتیک ترویج می‌کرد؛ او در کتاب خود، سکسیسم و صحبت با خدا: به سوی الهیات فمینیستی استدلال می‌کند که خواندن تحت‌اللفظی کتاب مقدس برای درک معنا و ارتباط آن در جامعه معاصر ناکافی است. او «هرمنوتیک سوءظن» را پیشنهاد می‌کند که امکان تحلیل و تفسیر انتقادی کتاب مقدس را در زمینه‌های تاریخی و فرهنگی آنها فراهم می‌کند. روتر همچنین نشان می‌دهد که کتاب مقدس حاوی صداهای متعدد و اغلب متناقض است و این صداها منعکس‌کننده دیدگاه‌ها و تجربیات متنوع افرادی

است که متون را نوشته و جمع‌آوری کرده‌اند. او معتقد است که کتاب مقدس باید به عنوان سندی پویا و در حال تحول خوانده شود که در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی متغیر، برای تفسیر و بازنگری گشوده است (Ruether, 1983: 161).

کانن درون کانن

شوسلر فیورنزا با طرح ایده «کانن درون کانن»^۱ کوشید به نحوی جدی‌تر مبنایی را برای عبور از برخی الفاظ کتاب مقدس ایجاد کند تا به مفسر کمک کند ایده‌ای نسبتاً یکپارچه درباره متن عرضه کند.

در این ایده فمینیست‌ها با یافتن و برجسته‌سازی خصیصه فراگیری در کتاب مقدس، یک جوهر معتبر یا اصل مرکزی را جدا می‌کنند که از نظر کتاب مقدس، حقوق برابر و مبارزات رهایی‌بخش را مجاز می‌داند. هدف چنین هرمنوتیک رهایی‌بخشی، از بین بردن اقتدار کتاب مقدس نیست، بلکه بازپس‌گیری اقتدار قدرتمند کتاب مقدس علیه زن‌ستیزی محافظه‌کار مفسران متن است. در این ایده گویی بخشی از پیام متن بر بخش‌های دیگر و به نفع خوانش‌های رهایی‌بخش و عادلانه‌تر اولویت می‌یابد و تبدیل به کلیدی برای فهم سایر بخش‌های متن و حتی کنار گذاشتن بخش‌هایی دیگر می‌شود.

اولین راهبرد شناسایی کانن درون کانن، یا یک اصل مرکزی یا «پیام انجیل» است. از آنجایی که عموماً پذیرفته شده است که کتاب مقدس به زبان مردمحور^۲ نوشته شده است و ریشه در فرهنگ‌های مردسالار دارد، چنین هنجار محوری‌ای در کتاب مقدس به اشخاص اجازه می‌داد تا ادعای اقتدار کتاب مقدس را داشته باشند و در عین حال این اتهام را که کتاب مقدس ابزار سرکوب است، رد کنند. پژوهشگران فمینیست کتاب مقدس و الهیات رهایی‌بخش، این جست‌وجوی معتبر برای «کانن درون کانن» را ابداع نکردند بلکه از نقد تاریخی-الهياتی تفسیر به ارث بردند؛ نقدی که احتمال خطای تاریخی و وجود تناقض در کتاب مقدس را به رسمیت می‌شناسد، اما با این وجود، وحدت هنجاری کتاب مقدس را حفظ می‌کند.

1 . Canon within the canon.

2 . androcentric

راهبرد دوم تشخیص می‌دهد که هنجار انتقادی فمینیستی از سوی متن کتاب مقدس بیان نشده است. با این حال، اصرار دارد که می‌توان بین هنجار انتقادی فمینیستی و خودانتقادی کتاب مقدس و بینش‌رهای بخشش که خود را در برابر کژی‌های فاسدکننده بازخوانی می‌کند، رابطه برقرار کرد. چنین هرمنوتیک فمینیستی، برای مثال، اصل انتقادی فمینیستی انسانیت کامل زنان را با اصل یا پویایی انتقادی نبوی - مسیحایی که کتاب مقدس به وسیله آن خود را نقد می‌کند، مرتبط می‌کند. او معتقد است همانگونه که عیسی بخش‌هایی از کتاب مقدس را با فقراتی دیگر از کتاب مقدس نقد می‌کرد، می‌توان معیارهایی را در متن یافت که به واسطه آنها برخی دیگر از الفاظ متن که زنان را فرودست نشان می‌دهد نقد کرد (Fiorenza, 1992: 790).

فیورنزا در راهبرد سوم بر تجربه‌های معنوی زنان تاکید می‌کند که باید از سوی مفسران فمینیست برجسته شوند و نیز معتبر و کانون تلقی شوند؛ تجربه‌هایی که تا پیش از این صدایشان خاموش شده یا نادیده گرفته شده باید در عهدی سوم بازیابی شوند و فرصت بروز و ظهور یابند.

بنابراین فیورنزا سه راهبرد برای پیشبرد هرمنوتیک سوءظن فمینیستی ارائه کرد:

۰- یافتن اصل مرکزی و پیام اصلی انجیل (نقد تاریخی و الهیاتی تفسیر)؛

۱- خودانتقادی کتاب مقدس

۲- تاکید بر تجربه‌های زنان (عهد سوم با تاکید بر کانون و معتبر بودن تجربه‌های زنان از حضور خدا)

البته ماری سابین پس از مروری بر هرمنوتیک شوسلر فیورنزا و شرح استدلال‌های اصلی او، چالش‌ها و محدودیت‌های او را ارزیابی می‌کند. سابین از شوسلر فیورنزا به خاطر اینکه یکی از مادران پایه‌گذار الهیات فمینیستی است و از متون و سنت‌های کتاب مقدس به عنوان ابزاری برای توانمندسازی زنان استفاده می‌کند، تمجید می‌کند اما از او انتقاد نیز می‌کند که در تفسیر کتاب مقدس بیش از حد‌گزینشی و مغرضانه عمل کرده است و تنوع و پیچیدگی تجارب زنان را نادیده گرفته است و نیز در تعامل با سایر دانشمندان این حوزه به خوبی عمل نکرده است (Sabin, 1999, vol 49: 115-122).

اسلام و چالش‌های مدرن تفسیر قرآن

مروری بر فضای تفسیری مدرن قرآن

اکنون و پس از مرور آنچه در جهان تفسیر کتاب مقدس رخ داد ضروریست فضای مربوط به تفسیر قرآن در میان مسلمانان را نیز بررسییم. خوانش‌های مربوط به قرآن و تفاسیر مسلمانان از آن نیز تحت تاثیر جهان جدید و اقتضائاتش قرار گرفته است. در میان مسلمانان نیز تلاش‌هایی برای آشتی دادن جهان مدرن و متن مقدس و حل تعارضات ناشی از خوانش‌های سنتی صورت گرفته است. اما شاید سوال اصلی این باشد که آنچه درباره کتاب مقدس رخ داده لازم است در زمینه قرآن نیز رخ دهد و آیا مسلمانان باید همان راهی را طی کنند که مومنان به کتاب مقدس طی کرده‌اند؟ و در ادامه نیز باید به این سوال پرداخت که آیا بازنگری و بازخوانی متن مسلمانان با شیوه‌ها رویکردها و ابزارهای تفسیری کتاب مقدس شدنی است؟ بنظر می‌رسد با توجه به رویکردهای الهیات تطبیقی می‌توانیم برخی از شیوه‌های تفسیری کتاب مقدس را که با فهم مسلمانان از وحی و لفظ قرآن هم‌ساز است را جدی‌تری بگیریم.

برای پاسخ به این سوال ابتدا مرور کوتاهی بر آنچه می‌توان تلاش‌های تفسیری جدید در جهان معاصر از سوی مسلمانان خواند، خواهیم داشت و سپس نظری می‌افکنم بر دیدگاه‌های فضل‌الرحمان که احتمالاً برجسته‌ترین نظریه‌پرداز است که با دیدگاه‌هایش راه را بر فمینیست‌های مسلمان هموار کرد. سپس نشان خواهیم داد فمینیست‌های مسلمان چگونه کوشیدند متن قرآن را متنی مساعد با برابری زن و مرد تفسیر کنند و برای این هدف تا چه لفظ‌محور بوده‌اند؛ در نهایت می‌کوشم تحلیلی از میزان کارآمدی شیوه‌های تفسیری‌شان ارائه کنم.

با ظهور مدرنیسم اسلامی در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم با طیف جدیدی از تلاش‌ها برای ارائه خوانش‌هایی هماهنگ با زمانه از اسلام روبه‌رو شدیم. هدف مدرنیسم اسلامی ایجاد هماهنگی ارزش‌ها و ایده‌های مدرن با ارزش‌های اسلامی بود؛ ارزش‌های مدرن که شامل عقلانیت، علم، اخلاق و دموکراسی است.

عایشه هدایت‌الله اصول مهم رویکردهای جدید و مدرن به قرآن را در چند اصل ذکر می‌کند؛ دعوت به بازنگری در قرآن با استفاده از تفسیر علمی و عقلانی، استفاده از تفسیر استعاری، تاکید بر بافت تاریخی قرآن، شکستن انحصار تفسیری به گونه‌ای که خواندن و تفسیر قرآن برای همه مسلمانان در دسترس باشد نه صرفاً نهاد دین و یا علما، و در نهایت نسبت دادن دوشواری‌ها و چالش‌های فهم قرآن به محدودیت‌های بشری نه متن قرآن (هدایت‌الله، ۱۴۰۰: ۴۶).

مطالعات مدرنیستی قرآن که دغدغه‌هایی رهایی‌بخشانه داشته است، با تمرکز بر مسائل زنان در دو شکل عمده انجام گرفته است؛ توجیهی تبیینی و نوگرایانه. در رویکرد توجیهی تبیینی مفسران کوشیده‌اند موضع قرآن را درباره مسئله زنان به نحوی با اتکا به نقش‌های خانوادگی، نظام تکوین، تفاوت‌های طبیعی و ... توجیه کنند و از قرآن رفع اتهام کنند. تفاسیر نوگرایانه اما کوشیده‌اند وضعیت زنان و دستورات مربوط به آنان در قرآن را به زمینه‌های اجتماعی برگردانند و بدین شکل هم امکان تفاسیر هم‌ساز با زمانه را فراهم کنند و هم متن مقدس را مبرا کنند (مهریزی، ۱۳۹۳: ۲۵۲-۲۵۷).

نسل اول مدرنیست‌های مسلمان با رویکردی نوگرایانه معتقد بودند تفسیر عقلانی متون اسلامی با اسلام منطبق است و نیز معتبر. در این دوره با آثار سید احمد خان، محمد عبده و فضل الرحمان مواجهیم.

فضل الرحمان و نظریه دو حرکتی

فضل الرحمان احتمالاً برجسته‌ترین چهره دوره معاصر است که با ارائه مدلی از ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمول قرآن بر پیشبرد تفسیر فمنیستی قرآن اثر گذاشت؛ به‌ویژه دیدگاه‌های او با توجه به بافت تاریخی زمان نزول قرآن و ماهیت وحی و نبوت تأثیری شگرف بر تفسیر قرآن پس از خود داشت. او در کتاب خود وحی در اسلام بیان کرد که تبیین فیلسوفان مسلمان از وحی تحت تأثیر فلسفه یونان بوده است (Rahman, 2008: 7) و در ادامه کار خود نیز نظریه‌های سنتی وحی در میان مسلمانان را نقد کرد. او معتقد بود تلقی معروف به «املای وحی» دو اشکال عمده دارد؛ اول اینکه با واقعیت‌های پیام قرآن هم‌خوان نیست و دوم اینکه با پیچیدگی‌های فکری قابل فهم وحی نیز سازگار نیست.

«به نظر فضل الرحمان پیامد طبیعی تصور سنتی از وحی و لحاظ نکردن بافت اجتماعی و تاریخی آن موجب رواج این فکر در میان فقیهان شد که قرآن در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل اجرا و عملی است. خدا علم مطلق به گذشته حال و آینده دارد و هر آنچه در قرآن است باید با همه زمان‌ها و مکان‌ها سازگار باشد؛ بر این اساس وحی رویدادی از جانب خدای عالم و حکیم است و لزوماً با شئون مردمی که مخاطب آن قرار گرفته‌اند ارتباطی ندارد. از این منظر بیان اینکه وحی امری مافوق معرفت بشر است نسبتاً آسان به نظر می‌رسد. این نظریه در کلام اسلامی پس از معتزله قوت گرفت و فقه اسلامی نیز با این نظریه سازگاری یافت از آن پس این دو رشته بر دیگر رشته‌های علوم اسلامی همچون تفسیر تأثیر گذاشت تا سرانجام این رأی غالب شد که مضامین اجتماعی حقوقی قرآن هیچ گونه محدودیت تاریخی ندارند.» (Rahman, 1987: 66-72/ Saeed. 45-49)؛ عباسی، ۱۳۹۵: شماره ۲۳

فضل الرحمان برای برطرف کردن معضل هرمنوتیکی جاودانگی پیام قرآن و سازگاری و انطباقش با شرایط تاریخی زمان نزول و عصر پیامبر «نظریه دو حرکتی» خود را طرح کرد.^۱ در این نظریه برای فهم و تفسیر قرآن ابتدا باید وضعیت تاریخی عصر نزول آیات را بررسی کرد و شرایط واکنشی یا پاسخی قرآن درباره آن وضعیت خاص را دریافت و سپس آن پاسخ و واکنش‌ها را با استخراج پیام‌های کلی اخلاقی و اجتماعی مقوله‌بندی و اصول عام و جهان‌شمول آن را استخراج کرد و در آخر با استفاده از پیام‌های کلی و اصول عام استخراج شده (همچون عدالت، برابری و آزادی) به سراغ وضعیت تاریخی و اجتماعی امروز رفت.

فضل الرحمان خود نظریه دو حرکتی‌اش را اینگونه توضیح می‌دهد:

«برای بنا کردن مجموعه‌ای اصیل و قابل اجرا از قوانین اسلامی باید دو حرکت انجام داد: نخست باید از برخوردهای عینی و قطعی قرآن - که شرایط لازم و مرتبط اجتماعی آن دوره در آن لحاظ شده است - به سوی اصولی عمومی که پیوند دهنده تمامی آموزه‌های قرآن است حرکت کرد؛ در حرکت دوم باید از این سطح عمومی به سوی قوانینی ویژه - که شرایط متناسب با عصر حاضر در آن منظور شده است - بازگشت» (Rahman, 1982: 20)

فضل‌الرحمان برای تشخیص امور زمان‌مند از امور آرمانی در قرآن مدافع کاربرست روش‌های تاریخی-انتقادی بود. یک نمونه به گفته‌ی رحمان موضوعات جنسیتی مانند تعدد زوجات یا طلاق است که قرآن در سطح اخلاقی با آنها مخالف است، اما با لحاظ کردن نیازهای تاریخی جامعه‌ای که در آن نازل شده است، در شرایط سخت‌گیرانه‌ای آنها را مجاز می‌شمرد. مسلمانان به جای تلاش برای کاربرست قواعد زمان‌مند قرآنی در روزگار مدرن، باید بر تشخیص ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمول در قرآن و ایجاد نظریه‌ی اخلاق اجتماعی جامعی تمرکز کنند. در این کار سنت نبوی باید لحاظ شود. این سنت به صورت ارگانیک با پیام قرآنی درهم‌تنیده است و نمی‌تواند از آن جدا شود. در عین حال بخش عمده‌ی سنت نبوی شامل نمونه‌هایی برای برگردان پیام قرآنی به رفتارهایی است که با زمینه‌ی تاریخی انضمامی متناسب‌اند. بنا نیست اینها را در دوره‌های بعدی تکرار کنیم. به گفته‌ی رحمان چیزی که امروز لازم است استنباط ارزش‌های اخلاقی کلی از قواعد انضمامی موجود در قرآن و تا حدی کمتر در سنت و در گام دوم استخراج قواعد انضمامی از این ارزش‌های اخلاقی طبق وضع معاصرمان است (Pink, 2016: 20). بدین ترتیب فضل‌الرحمان با نظریه دو حرکتی خود ابزاری مساعد برای حفظ پیام قرآن در عین عبور از الفاظ و مصادیقی که مختص زمانه‌ی نزول قرآن بوده‌اند را در اختیار مفسران پس از خود به‌ویژه فمینیست‌ها قرار داد.

نصر حامد ابوزید

یکی دیگر از نواندیشان مسلمان که به نتایجی مشابه رسید نصر حامد ابوزید بود. ابوزید عمدتاً به الگوهای ارتباطی‌ای که متن را پیامی از فرستنده به گیرنده با رمزی قابل فهم برای گیرنده توصیف می‌کند، اشاره می‌کرد. در نتیجه قرآن به مثابه نص بدون دانستن این رمز فهمیدنی نیست و این رمز به حوزه‌ی متعالی امر الاهی تعلق ندارد، بلکه ابزار انسانی ارتباطی است. این رمز که با جامعه‌ی تاریخی خاص و زبان آن ارتباط تنگاتنگی دارد، اگر بنا باشد معنایش را حفظ کند باید به رمزی ترجمه شود که در روزگار ما فهمیدنی باشد. هر تلاشی برای خواندن و تفسیر قرآن نتیجه چنین فعالیت ترجمه‌ای و در نتیجه انسانی است (Ibid). دست‌یابی مستقیم به معنای ناب و غیرتاریخی الاهی بدون لحاظ کردن زبان انسانی و تاریخ ناممکن است. بدین ترتیب ابوزید معتقد بود که باید با متن همچون گفتمانی تعاملی بین‌گوینده و خواننده روبه‌رو شد و تا زمانی که مفسران نتوانند درباره مفهوم بسیار مهم

«کلام خدا» و ماهیتش و ذات وحیانی قرآن بازاندیشی کنند برای عبور از چالش‌های متن صرفاً در حالت دفاعیه‌نویسی خواهند ماند (هدایت‌الله، ۱۴۰۰: ۱۸۷).

تفسیر فمینیستی قرآن

به دنبال تلاش‌های تفسیری جدید در میان مدرنیست‌های مسلمان و نیز بازبینی‌هایی که تحت تاثیر وضعیت مدرن درباره اسلام و قرآن شکل گرفته بود، مفسرانی به سوی بازخوانی جایگاه زنان در متن قرآن رفتند؛ برخی از مدافعان خوانش‌های تجدیدنظرطلبانه از نقش‌های جنسیتی در قرآن، مدافع تعبیر «تفسیر فمینیستی» هستند، در حالی که دیگران آن را به دلیل مبتنی بودن بر سنت غربی فمینیسم که به باور آنها نماینده‌ی دغدغه‌های زنان مسلمان نیست، مشکل‌ساز می‌دانند. این مفسران عمدتاً تلاش می‌کردند دیدگاه‌های مردسالارانه درباره نقش‌های جنسیتی را در تفاسیر قرآن نشان دهند.

این تلاش‌ها دو ویژگی مشترک دارند: بر یک موضوع یعنی موضوع جنسیت تمرکز دارند و قرآن را با هدف از پیش تعیین شده یعنی فهم آن به مثابه منبعی برای برابری جنسیتی تفسیر می‌کنند. گروه دوم برخلاف گروه اول باور دارند که سنت تفسیری کلی اغلب با تحمیل مفاهیم مردسالارانه‌ی از پیش تعیین شده بر قرآن به صورت ناخودآگاه در مسیری مخالف حرکت کرده است. خود این مفسران آگاه‌اند که هدفشان جدا کردن قرآن از این میراث مردسالارانه است (Pink, 2016: 25).

مفسران فمینیست قرآن بیان می‌کنند که تفاسیر سنتی بر مبنای تجربه‌های مردان و مسئله‌های مردمحور شکل گرفته‌اند و از این رو است که باید حلقه مفقود تجربه‌ها و مسائل زنان پیگیری و به تفاسیر اضافه شوند. نشریاتی چون «زنان پیرو قوانین اسلامی» (یک شبکه بین‌المللی)، «خواهران مسلمان» (مالزی) و «مجله زنان» (ایران) تلاش‌هایی جمعی و نهادی برای کنار زدن اقتدار و انحصار تفاسیر مردسالار از قرآن بودند. احتمالاً مهم‌ترین اثر اولین مفسران فمینیست برای ساختن نوعی تفسیر زنانه همین فروریختن مرجعیت تفاسیر سنتی بود.

عایشه هدایت‌الله آثار فمینیست‌های مسلمان را در سه رویکرد عمده دسته‌بندی می‌کند: (۱) ارجاع به زمینه تاریخی و (۲) بررسی اسباب نزول (خوانش درون‌متنی که مبتنی بر یافتن

کلیدی هرمنوتیکی از مجموع آیات است) و (۳) پارادایم توحیدی (که بر مفهوم اسلامی توحید و طرد جنسیت‌زدگی تاکید می‌کند).

از مهم‌ترین مفسران فمینیست مسلمان که یا به ارائه تفسیری از قرآن پرداختند یا دست‌کم کوشیدند به موضوع روش‌شناسی تفسیر قرآن شکلی نو دهند امینه ودود و اسما بارلاس هستند که در روش و رویکردشان متأثر از فضل‌الرحمان بودند. این دو می‌کوشیدند هم از طریق لفظ و هم از طریق کلیدهای هرمنوتیکی و مضامین اصلی قرآن خوانش‌هایی از متن را که با تاکید بر الفاظ دیدگاه‌های مردسالارانه را توسعه می‌دهند، مردود اعلام کنند.

در میان فمینیست‌های مسلمان به بررسی آرای ودود و بارلاس اکتفا می‌کنم با این آگاهی که تنوع بیشتری در میان آثار مسلمانان وجود دارد لکن این دو مفسر از جدی‌ترین‌ها، پیشروترین‌ها و پرارجاع‌ترین‌ها هستند و می‌توان اجمالا و با اغماض آنها را نمونه‌ای از یک کل در نظر گرفت که روش‌های به کار گرفته از سوی آنها باقی آثار را هم دربرمی‌گیرد.

امینه ودود

نویسنده‌ی نوکیش امریکایی افریقایی امینه ودود (زاده‌ی ۱۹۵۲) در کتاب *قرآن و زن: بازخوانی متن مقدس از منظر یک زن* ادعا کرد که جنس و جنسیت مقوله‌هایی معنادار در قرآن نیستند و قرآن هیچ مفهومی برای تفاوت‌گذاری جنسیتی ندارد. این به‌ویژه در تبیین‌های خلقت که هیچ اشاره‌ای به برتری مرد بر زن یا گناهکاری ذاتی زنان ندارد، صادق است (Ibid).

او می‌کوشد با به کارگیری روش فضل‌الرحمان آیات را به زمینه تاریخی‌شان ببرد و پیام و مضمون کلی متن، که همان عدالت است، را کشف کند و سپس در شرایط امروز پیاده کند.

«به این ترتیب، سعی می‌کنم روش پیشنهادی فضل‌الرحمان در تفسیر قرآن را به کار ببرم. او می‌گوید تمام آیات قرآن که در مقطع زمانی خاصی از تاریخ و در چارچوب اوضاع و شرایط عام و خاصی نازل شده است، متناسب با آن اوضاع شرایط بیان شده‌اند. هر چند پیام به آن زمان یا آن اوضاع تاریخی محدود نمی‌شود، خواننده باید دلالت بیانات قرآنی را در محدوده زمانی‌ای که در آن بیان شده‌اند بفهمد تا معنای درست آنها را دریابد» (ودود، ۱۳۹۳: ۴۰-)

اگرچه ودود در اولین اثر خود به صراحت معتقد بود قرآن متنی برابرگرا است و دوشواری‌های مربوط به آیات زنان صرفاً در حیطه تفاسیر است، در اثر بعدی خود برخی از مواضع پیشین‌اش را تغییر داد.

یوهانا پینک در مقاله خود تغییر دیدگاه ودود را چنین توصیف می‌کند:

ناخرسندی خاص ودود از این تلاش‌ها برای بازتفسیر دستورهای قرآنی که همیشه قانع‌کننده نیستند و گاه زورچپانی به نظر می‌آیند، در کتاب وی با عنوان درون جهاد جنسیتی: *اصلاح‌گری زنان در اسلام* (۲۰۰۶) دیده می‌شود. او در این کتاب به بحث درباره‌ی آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء و به‌ویژه مسئله‌ی حق مرد برای تنبیه بدنی زنش پرداخت. او به تلاش برای محدودسازی ساختاری اعمال شوهر و بازتفسیر واژه‌های درون آیه یا مقصود آن اشاره کرد و به این نتیجه رسید که امروز زمان آن رسیده است که یک‌راست انگاره‌ی هر شکل از تنبیه بدنی در روابط زناشویی را رد کنیم:

«هر قدر هم کار تفسیری روی این آیه انجام دهیم، شیوه‌ی آن برای گفتن چیزی که می‌خواهد بگوید (حال هر چه باشد) ناکافی یا ناپذیرفتنی است» (Wadud 2006:192).

ودود در این اثر متأخرتر همچنین منتقد این مفروض پیشین خود بود که می‌تواند معنای حقیقی نامردسالارانه قرآن را در مقابل خوانشی ذهنی یا چیزی دیگر آشکار سازد. در عین حال، تصمیم او برای «نه گفتن» به بخش‌هایی از قرآن رویکردی شدیداً رادیکال است که بسیاری از مفسران مسلمان جرئت پیگیری آن را ندارند (Pink, 2016: 25).

ودود در مقاله اخیر خود نیز صراحت بیشتری به خرج داده و متذکر شده است که چنانچه خوانش‌های اسلامی از قرآن و شریعت با پراکسیس زندگی زنان مسلمان در تعارض باشند، روح توحیدی منابع اولیه اسلامی را کنار زده‌اند؛ او می‌پرسد اگر زنان مسلمان عدالت را تجربه نکنند، چگونه عدالت برقرار می‌شود؟ و نیز تاکید می‌کند که سعادت زنان امری مذاکره‌ناپذیر است (Wadud 2021). بدین ترتیب او در جدیدترین آثار خود ابراز می‌کند که مهم‌ترین امر درباره تفسیر قرآن توجه به پیام اصلی توحید و عدالت اجتماعی است و این پیام باید نسبت به هر امر دیگری اولویت یابد. او به ویژه وضعیت تحمیلی نظام فقه سنتی منبعث از آیات قرآن، که ظلم به زنان را روا می‌دارند، ساختارهایی به کلی انسانی معرفی

می‌کند و آنها را در تعارض با پیام صریح و اصلی اسلام و قرآن می‌بیند. بنظر می‌رسد ودود در آثار متاخر خود عبور از لفظ را نه تنها مجاز بلکه امری ضروری می‌بیند با این تبصره که حفظ پیام اصلی اسلام ضرورتی بالاتر است و چنانچه در جایی این دو (لفظ و پیام اصلی) در تعارض با هم قرار گرفتند باید قطعاً اولویت با پیام اصلی متن باشد.

اسما بارلاس

نویسنده‌ی امریکایی متولد پاکستان اسما بارلاس (زاده‌ی ۱۹۵۰) «زنان مؤمن» در اسلام: بازخوانی تفاسیر مردسالارانه / از قرآن (۲۰۰۲) بیان کرد که معناهای مردسالارانه صرفاً با این هدف به قرآن نسبت داده شده‌اند که ساختارهای اجتماعی موجود را توجیه کنند و قرآن می‌تواند به گونه‌ای خوانده شود که از برابری کامل دو جنس پشتیبانی کند.

بر مبنای این فرض‌ها بارلاس و ودود به تحلیل دستورهای قرآنی خاص در موضوعات طلاق، تعدد زوجات، حقوق شوهر در روابط زناشویی و ارث پرداختند. روش‌های آنان گزینشی هستند و آشکارا با این هدف صورت می‌گیرند که به این نتیجه برسند که آیات مذکور به زنان جایگاهی متفاوت یا فرودست‌تر نسبت به مردان نمی‌دهند. مثلاً یکی از این روش‌ها تحلیل معنایی است با این هدف که نشان بدهند واژه‌ی ضرب در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء، آیه‌ای که معمولاً به این صورت فهمیده می‌شود که به مردان اجازه‌ی تنبیه بدنی زنانشان را می‌دهد، به معنایی چیزی غیر از «زدن» یا «کتک زدن» است. در موارد دیگری ساختار دستوری یا نحوی آیات بازتفسیر شده است. استدلال‌های غایت‌شناسانه نیز نقشی مهم بازی می‌کنند: گفته می‌شود خدا با فراهم آوردن حقوقی خاص برای زنان که آنان در جامعه پیشاسلامی نداشتند، به جامعه‌ی انسانی جهتی را که باید در آن حرکت کند، یعنی به سمت تعالی جایگاه زنان و سرانجام برابری جنسیتی، نشان داد. اسما بارلاس معتقد است اگر نتوانیم معنا و مقصود آیات را در بافت تاریخی‌شان بازشناسیم، هدف و قصد روشن آنها را واژگون کرده‌ایم و درکی تحریف شده از آیات خواهیم داشت (Barlas, 2002: 55). بارلاس عمیقاً معتقد است که قرآن در مضامین اصلی خود متنی برابرگرا است و بر این امر تاکید می‌کند که ضرورت دارد در تفسیر آن بر این برابرگرایی متمرکز باشیم. او اگرچه تصریح نمی‌کند که الفاظ مسئله‌ساز قرآن باید به نفع مضامین اصلی نادیده گرفته شوند، در عمل تلاش‌های تفسیری‌اش همین معنا را منتقل می‌کند.

تمام این خوانش‌ها از قرآن، فارغ از روش یا علمی بودنشان، در این امر اشتراک دارند که نتایج تفسیر در آنها از پیش تعیین شده هستند. همین سخن برای بیشتر آن آثار تفسیر مدرنیستی صادق است که تمرکز موضوعی محدودی دارند، حتی زمانی که بر تأملات هرمنوتیکی دامنه‌داری مبتنی‌اند: معمولاً تمرکز بر اخلاق اجتماعی است و هدف روشن این است که قرآن را به گونه‌ای بخوانند که با انگاره‌های معاصر درباره‌ی حقوق بشر و دموکراسی سازگار باشد.

نتیجه‌گیری

چالش‌های مربوط به الفاظ و متن کتاب مقدس پس از دوره روشنگری ایجاد شد و مفسران و متالهان مسیحی را در چالش‌گزینش میان حفظ معنا و چارچوب‌های اخلاقی متن مقدس یا باور به همه الفاظ آن گذاشت. غیر از تعارضات درونی متن و خطاهای تاریخی آن برخی دستورات کتاب مقدس نیز خلاف فهم جدید از اخلاق و عدالت بود و این امر خصوصاً درباره زنان و طبقات فرودست همچون سیاه‌پوستان نمایان بود. مفسران برای رفع این تعارضات رویکردها و شیوه‌های تفسیری جدیدی را ابداع کردند که به نقد تاریخی و ادبی کتاب مقدس التفات داشتند و متن را به صورت غیرلفظ‌محور تفسیر می‌کردند؛ این شیوه‌ها از سوی جنبش‌های رهایی‌بخش و فمینیست‌ها نیز به کار گرفته شد. بدین ترتیب می‌شد متن را وراى صرفاً الفاظ آن فهمید و معانی مختص و مساعد زمانه و ارزش‌های جدید را در آن برجسته کرد.

با به کارگیری این شیوه‌های غیرلفظ‌محور در میان فمینیست‌های مسیحی از سوی پیشروان تفسیری آنها همچون الیزابت شوسلر فیورنزا هرمنوتیک سوءظن پیش نهاده شد که بر توجه به لایه‌های پنهان متن تاکید می‌کرد؛ او معتقد بود باید تجربه‌های نادیده گرفته شده زنان در متن برجسته شود و ایده کائن درون کائن را برای گذر از چالش‌های این نوع تفسیر مطرح کرد. با ایده کائن درون کائن مفسر می‌توانست، و بلکه باید، پیام یا مضمونی مرکزی و محوری را در کتاب مقدس می‌یافت و برجسته می‌کرد که در آن رهایی‌بخشی و برابری زن و مرد به رسمیت شناخته شده بود و با اولویت دادن به این پیام اصلی به سراغ فهم و تفسیر باقی متن می‌رفت. بدین شکل مفسر می‌توانست با برجسته کردن تجربیات زنان و

بخش‌هایی از متن که برابری را مجاز و معتبر می‌داند بخواهد که باقی فقرات به نفع این خوانش معلق شوند.

چنین خوانش‌هایی در میان مدرنیست‌های مسلمان همچون فضل‌الرحمان و نصر حامد ابوزید نیز وجود داشت؛ خوانش‌هایی که بر مفاهیم و مضامین اصلی قرآن تاکید می‌کرد تا چالش‌های برخی الفاظ را و به طور کلی ثابت و بی‌تحرك ماندن معانی متن را برطرف کند. با ابداع نظریه دو حرکتی از سوی فضل‌الرحمان فمینیست‌های مسلمان نیز از این شیوه بهره بردند و در آثار خود به کار گرفتند.

فمینیست‌های مسلمان همچون ودود و بارلاس اگرچه می‌کوشیدند با متن درگیر شوند و آن را از معنا و تفاسیر مردسالار جدا کنند، نمی‌توانستند از جست‌وجوی مقصود اصلی متن دست بکشند. تلاش آنها این بود که قرآن را نخست متنی برابرگرا ببینند و بنمایانند اما پس از درگیری با الفاظ درباره برخی آیات به بن‌بست می‌رسیدند و با برجسته کردن توحید و عدالت اجتماعی به عنوان پیام اصلی قرآن می‌کوشیدند به طور ضمنی کم‌رنگ کردن بخش‌های دیگری از قرآن را برای عبور از چالش‌ها پیش نهند، که بی‌شبهت به ایده کانن درون کانن مسیحی نیست.

فمینیست‌های مسلمان در شکلی نا منسجم گاهی لفظ را به رسمیت می‌شناختند و گاهی می‌کوشیدند از معنای ظاهری آن فراروند و یا نگاهی کل‌گرایانه به متن داشته باشند؛ بنظر می‌رسد آنها عبور از لفظ را برجسته می‌ساختند تا مجبور به حضور در بازنگری معنای وحی نشوند. چون عملگرایانه نبود و نیز احتمالاً نه از سوی نهاد دین و حتی از سوی بسیاری از مومنان پذیرفتنی نبود.

ایده کانن درون کانن نه تنها در آثار مفسران فمینیست مسلمان به صورت ضمنی مشهود است که در میان آثار مدرنیست‌ها و حتی متقدمان نیز نشان دادنی است. بنظر می‌رسد کار تفسیر بدون این ایده برای مفسران کتب مقدس ممکن نبوده است؛ همیشه بخشی از الفاظ متن چالش‌هایی را برای مفسر ایجاد می‌کرده که برای رفع آن به بخشی دیگر از متن اولویت داده می‌شد. و نیز می‌توان وضعیت زمانه و ارزش‌های فرهنگی و تاریخی مفسر را در این اولویت‌بخشی‌ها پی‌گرفت و تاثیر آن را نشان داد.

اکنون که مسئله زنان و دیدگاه قرآن درباره برابری زن و مرد چالشی مهم و اساسی برای مسلمانان است، تاکید و تصریح بر پیشبرد چنین ایده‌ای به شکلی جدی‌تر و روشن‌تر قابل اعتنا است. قرآن به روشنی مضامین عدالت‌خواهانه و رهایی‌بخش زیادی دارد که می‌تواند به‌گونه‌ای معتبر دانسته شود که بر سایر فهم‌ها از متن اولویت یابد. شاید با این شیوه ما مفاهیم مدرن برابری را بر قرآن تحمیل نکنیم و در ضمن بتوانیم به زندگی واقعی زنان مسلمان نیز متعهد باشیم به آثار اجتماعی تفاسیر نیز توجه کنیم.

منابع:

۱. براون، کالین، فلسفه و ایمان مسیحی؛ ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲.
۲. توفیقی، فاطمه، «هرمنوتیک سوءظن، ماهنامه زنان امروز، پیاپی ۲۷، مهر ۱۳۹۶.
<https://www.magiran.com/volume/123389>
۳. توفیقی، فاطمه؛ روش‌های مدرن تفسیر متون مقدس، کرگدن ۱۴۰۱.
۴. حقانی فضل، محمد؛ خطانابندیری کتاب مقدس از دیدگاه مسیحیان، ۱۳۹۲ انتشارات ادیان و مذاهب.
۵. شاه‌آبادی، حمید؛ فلسفه وحی در سنت مسیحی، نشر علم، ۱۳۹۴.
۶. عباسی، مهرداد؛ «رویکرد تاریخی فضل الرحمان به قرآن؛ بررسی توصیفی-تحلیلی»، تاریخ و تمدن اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره ۲۳.
۷. گرنز، استنلی، اولسن، راجر، الهیات مسیحی در قرن بیستم؛ خدا و جهان در عصر گنار، روبرت آسریان، میشل آقامالیان؛ تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۹.
۸. لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، انتشارات فرزانه روز ۱۳۹۰.
۹. مک‌گراث، آلیستر، درسنامه الهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، انتشارات ادیان و مذاهب ۱۳۹۲.
۱۰. ودود، آمنه؛ قرآن و زن؛ بازخوانی متن مقدس از منظر یک زن؛ ترجمه اعظم پویا، حکمت ۱۳۹۳.
۱۱. هدایت‌الله، عایشه، حاشیه‌های فمینیستی قرآن، ترجمه مرضیه محمص و نفیسه دانش‌فرد، کرگدن ۱۴۰۰.
12. Barlas, A. (2002). 'Believing Women' in Islam: Unreading Patriarchal Interpretations of the Qur'ān. Austin: University of Texas Press.
13. Borg, Marcus. J, Reading the Bible Again for the First Time_ Taking the Bible Seriously But Not Literally, 2002, HarperSanFrancisco, p 13.
14. Bryan, Christopher, Listening to the Bible: the art of faithful Biblical interpretation, Oxford University Press 2014. P 23.
15. Elisabeth Schüssler Fiorenza, In Memory of Her: A Feminist Reconstruction of Christian Origins (New York: Crossroad, 1984) p 45.

16. Fiorenza, Elisabeth Schüssler. "Feminist Hermeneutics." *Anchor Bible Dictionary Vol 2*, 1992. P. 784.
17. Marie Sabin, *The Bible as a Site for Struggle: Rethinking Elisabeth Schüssler Fiorenza*, CrossCurrents, SPRING 1999, Vol. 49, No. 1, Conversation, Conflict, and Community (SPRING 1999), pp. 115–122. Published by: Wiley.
18. Pink, Johanna, "Striving for a New Exegesis of the Qur'ān" in *The Oxford Handbook of Islamic Theology* Edited by Sabine Schmidtke, Oxford University Press 2016.
19. Rahman, F. (1980). *Major Themes of the Qur'ān*. Minneapolis: Bibliotheka Islamica.
20. Rahman, F. (1982). *Islam and Modernity: Transformation of an Intellectual Tradition*. Chicago: Chicago University Press.
21. Ruether, R. R. (1983). *Sexism and God-Talk: Toward a Feminist Theology*. Beacon Press. (p. 161).
22. Saeed, A. (2004). 'Fazlur Rahman: A Framework for Interpreting the Ethico-Legal Content of the Qur'an'. In Taji-Farouki 2004.
23. wadud, amina. 2021. Reflections on Islamic Feminist Exegesis of the Qur'an. *Religions* 12: 497. <https://doi.org/10.3390/rel12070497>.